**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

**فهرست مطالب:**

[تعمیم تعزیر 1](#_Toc427538179)

[مرور بحث گذشته 1](#_Toc427538180)

[جمع‌بندی 2](#_Toc427538181)

[مناقشه در استدلال فوق 2](#_Toc427538182)

[نقد اول 3](#_Toc427538183)

[وجود عناوین ثانوی 3](#_Toc427538184)

[نتیجه‌گیری 3](#_Toc427538185)

[اقتضاءات عقل در این مقام 4](#_Toc427538186)

[جمع‌بندی 4](#_Toc427538187)

# تعمیم تعزیر

# مرور بحث گذشته

بحث سابق در قبال این بود که آیا تعزیر در هر معصیتی ثابت است؟ به دلیل سوم که حفظ نظام یا حرمت اخلال به آن بود. گفته شد که بر این استدلال دو مناقشه وارد است. مناقشه اول مناقشه‌ای بود که از کلام آقای تبریزی حفظه الله استفاده می‌شد که علی‌القاعده مناقشه‌ای وارد بود. مناقشه دوم اشکالی بود که نشان‌دهنده تفاوت تفکر کسانی مثل آقای خوانساری یا آقای گلپایگانی با تعداد دیگری از فقها در تفسیر آن قاعده اخلال به‌نظام بود و توسط مرحوم آقای گلپایگانی در دو جا از کتاب در المنظور صفحه صد و پنجاه در جلد سوم مطرح‌شده بود،، به این امر می‌پرداخت که؛

حفظ نظام لازم است، اما در همان چارچوبی که خود شرع معین کرده است. درواقع با این دیدگاه گفته می‌شود وجوب حفظ نظام در دایره همان احکام اولیه‌ای است که خود شارع قرار داده است. و نتیجه‌ای که از این فرمایش‌های ایشان می‌شود گرفت، این است که وجوب حفظ نظام حکمی به‌عنوان ثانوی که حاکم بر عناوین و ادله دیگر بشود نیست.

# جمع‌بندی

پس هر نوع جریمه و عقوبت و مجازاتی هم قانون گذاشتن آن و هم اعمالش امر حرامی است و خلاف ضوابط اولیه که تجدید آن نیاز به دلیلی دارد. دو دلیل در اینجا وجود دارد. یا از باب وجوب حفظ نظام یا از باب ولایت مطلقه فقیه که کسی معتقد به ولایتی باشد که بر اساس آن ولایت می‌تواند طبق مصالح و مفاسد عناوین اولیه را تغییر بدهد. ایشان می‌گوید هیچ‌کدام این‌ها نیست، نه ما به ولایت مطلقه، به این دایره و شمول قائل هستیم که در جای خودش باید بحث بشود و نه وجوب حفظ نظام در اینجا تأثیری دارد.

آن‌ها قاعده اهم و مهم را قبول دارند، اما اینکه عناوین ثانویه این‌طور باشد، با حفظ قبول اصل این شمول را برای آن قائل نیستند. عناوین ثانویه گاهی در دایره مباحات است که مرحوم شهید صدر از آن به منطقه الفراغ تعبیر می‌کنند و برای طرفین نسبت به امری مباح الزام ایجاد می‌کند.

## مناقشه در استدلال فوق

این فرمایشی است که ایشان دارند، اما قابل‌قبول نیست.

## نقد اول

طبق تفسیر ایشان قاعده وجوب حفظ نظام هیچ بار جدیدی ندارد. می‌گویند عقل می‌فهمد که حفظ نظام واجب است، اشکالی که به ایشان وارد است این است که در خود روایات می‌بینیم به همین قاعده برای تشریع احکام جدید تمسک کردند. و اصل این است که این‌ها علت باشد، نه حکمت و فقیه نمی‌تواند در هیچ جا به این قاعده تمسک نکند. قطعاً آقای گلپایگانی خودش هم این را قبول دارند که درجاهایی ولو محدود با همین قاعده وجوب حفظ نظام، می‌شود حکم اولی را تغییر داد. آنچه از کلام ایشان استفاده می‌شود این است که این وجوب حفظ نظام اصلاً هیچ حرف تازه‌ای نداشته و تنها به احکام اولیه ارجاع می‌دهد.

## وجود عناوین ثانوی

بحث این است که آیا وجوب حفظ نظام به‌عنوان یک قاعده و عنوان ثانوی وجود دارد؟

الآن بحث مصداقی نداریم. ممکن است کسی مصداقاً بگوید حفظ نظام متوقف بر جعل این تعزیرات نیست. مثل‌اینکه آقای تبریزی فرمودند برخی از معاصی است که ربطی به التزام امور اجتماعی ندارد. می‌خواهیم به بحث صغروی قضیه برسیم. بحث کلیتش این است که ایشان از اساس می‌گوید این قاعده عنوان ثانوی نیست که بتواند احکام را تغییر دهد، بلکه اشاره به همان مصالح و ملاکاتی است که شارع در احکام اولیه در نظر گرفته است و این موجب حفظ نظام در چارچوب احکام اولیه هم محقق می‌شود. مثل قاعده نفی ضرر نیست. شارع زمانی که احکامش را قرارداد، این نکته را در نظر داشت که به کسی ضرر وارد نشود.

## نتیجه‌گیری

درواقع در اینجا بحث این است که وجوب حفظ نظام فقط یک امر حکم عقلی است که در ملاکات شارع در نظر گرفته‌شده است و در چارچوب همان ضوابط قرار می‌گیرد. این نگاهی است که ایشان دارد. بنابراین نمی‌شود بگوییم وجوب حفظ نظام فقط مصلحتی است که خود شارع در نظر می‌گیرد. عقل این را می‌فهمد اگر جایی تزاحم پیدا شد و نظم اجتماعی با مصالح دیگر تزاحم پیدا کرد، مصلحت حفظ نظام اجتماعی یک مصلحت ملزمه بسیار قوی و مقدم بر خیلی از مصالح دیگر است.

آن‌وقت اگر این فهم عقل باشد، نتیجه فهم عقل این است که وجوب حفظ نظام می‌تواند بر مصالح و احکام دیگر مقدم بشود. پس دلیل عمده وجوب حفظ نظام این است که عقل می‌فهمد و شرع هم به‌قاعده ملازمه آن را تأیید کرده است. لذا عقل نتیجه‌اش این است که حفظ نظام با یک عنوان ثانوی واجب و مقدم بر عناوین دیگر است.

## اقتضائات عقل در این مقام

به بیانی دیگر عقل می‌گوید: خود شارع باید در احکام این مصلحت را در نظر بگیرد. ولی این‌طور نیست که به‌طورکلی شارع بتواند همه موارد را در نظر بگیرد. چون وقتی‌که می‌خواهد حکم ابدی قرار بدهد این تحولات اجتماعی و تغییرات را نمی‌تواند به نحو جزئی ببیند.

وجوب نظام هم به‌عنوان اینکه عقل آن را می‌فهمد هرکجا تزاحم پیدا شد، این مصلحت بر آن‌ها مقدم است و احکام را تغییر می‌دهد، این حکم قطعی عقل است و باقاعده ملازمه، حکم شرع می‌شود. اصلاً ابدیت دین اسلام به خاطر همین قواعد کلی و عناوین ثانویه است که دین در زیر سایه آن می‌تواند ابدی بماند و جوابگوی تحولات اجتماعی باشد. منتها این متغیرات هم باز به معنای عام ضوابط خود شرع است. خود شرع این را کلی قرار داده است برای اینکه ممکن باشد حکم اول را عوض کند یا عوض نکند. ازاین‌جهت نباید استیحاش داشت.

## جمع‌بندی

در دایره مباحات حکم مباح را عوض می‌کند. بسیاری از دستگاه‌های اداری که الآن وجود دارد، در چارچوب همین امر است که در این زمان با این شرایط نظم اجتماعی می‌توانند فعالیت کنند. این است که قاعده وجوب حفظ نظام یک قاعده فقهی است. نه‌تنها به عنوانی از ملاکات احکام که آقای گلپایگانی تصریح کردند. ملاک احکام این نیست که خود شارع به آن توجه کند و احکام قرار دهد و شما همین احکام را رعایت کنید. گرچه این هم درست است که یکی از ملاکات احکام، حفظ نظام اجتماعی است.

عقل بشر به‌طور قاطع می‌فهمد که نظام اجتماعی باید حفظ بشود.